



ازدواج دوم با شناسنامه المثنی لورفت

زن ۳۰ ساله‌ای که با داشتن شوهر به عقد مرد ۲۴ ساله دیگری درآمده بود با کشف يك نوار عاشقانه و عجیب رازش برملا شد و به وسیله ماموران شعبه دو اداره آگاهی تهران دستگیر گردید.

عجیب این‌که هفته قبل شوهر دوم این زن نیز به اتهام حمل مواد مخدر به زندان افتاد و زن در تدارك ازدواج تازه‌ای بود که به دام ماموران افتاد.

شوهر ۳۱ ساله این زن گفت: من کارگر کفاش و اهل ساوه هستم. حدود ۹ سال پیش که با دایی خودم در تهران تازه به‌کار مشغول شده بودیم يك روز دایی به‌من پیشنهاد نمود که زن بگیرم و به زندگی خود سر و سامانی بدهم. راستش من زیاد به این مسأله فکر نمی‌کردم و دلم می‌خواست تا تشکیل يك زندگی خوب و راحت سمت ازدواج نروم، ولی دایی پا را در يك کفش کرده و مرتب اصرار می‌کرد و عقیده داشت در تهران شلوغ، يك جوان مجرد به دام زنان بد و معتاد خواهد افتاد و زندگیش خراب می‌شود.

سرانجام يك روز دایی دختری به‌نام صفورا را به‌من معرفی کرد و گفت خانواده این دختر را می‌شناسم. خیلی نجیب و مهربان و خیرخواه هستند و من مطمئنم که صفورا نیز دختر نجیب و سربراهی است. آن‌قدر دایی از خوبی‌های این خانواده گفت که به این وصلت رضایت دادم و به خواستگاری صفورا رفتم. در اولین برخورد ها فهمیدم صفورا به پسر دایی‌اش علاقه دارد، ولی پدرش به‌کلی با این وصلت مخالف است و ترجیح می‌دهد دخترش با يك غریبه ازدواج کند و عمری گرفتار حرف‌ها و درگیری‌های خانوادگی نباشد. بازهم دچار تردید بودم، ولی قبل از عکس‌العمل من، مراسم عقد و عروسی برگزار شد و من و صفورا زن و شوهر شدیم.

✂ خوشبختی کم دوام

زندگی ما بعد از ازدواج با خوبی و سعادت همراه بود و من گاه به خودم می‌گفتم کاش زودتر تن به این وصلت می‌دادم و از سرگردانی و تنهایی در می‌آمدم. از حدود يك سال پیش ناگهان در رفتار صفورا تغییریاتی را متوجه شدم، ولی به‌روی خود نیاوردم و به‌اصطلاح نمی‌خواستم این زندگی در هم بریزد و من پای ورقه طلاق را امضا کنم. متأسفانه حسن نیت من بی‌فایده بود، چون ناگهان صفورا غیبتش زد و من مدت‌ها از او بی‌خبر ماندم. به هرجا سرزدم و از هر دوست و آشنایی سراغش را گرفتم، هیچ‌کس نمی‌دانست صفورا کجا رفته است.

✂ کشف نوار

يك روز توی خانه نشسته بودم و در این اندوه بزرگ غرق شده بودم که ناگهان در میان اثاثیه صفورا، يك نوار و عکس از مرد جوانی را پیدا کردم. بلافاصله ضبط صوتی تهیه و نوار را گوش کردم. صفورا با مردی به‌نام محسن در این نوار به محسن حرف‌های عاشقانه گفته بود. تنها خوبی این نوار این بود که سرنخ‌هایی از صفورا و محسن به من داد. تا صبح نخواهیدم و فردا نوار و ضبط صوت و عکس مرد جوان و عکس صفورا را برداشتم و راه افتادم.

✂ رد پا را پیدا کردم

تمام محله‌هایی که به نظرم می‌آمد زیر پا گذاشتم تا بالاخره رد پای صفورا را پیدا کردم. چند نفری با دیدن عکس این دو و شنیدن صدایشان گفتند که آنها را در محل‌های مختلف دیده‌اند و حتی سرنخ‌هایی دادند که محسن قاچاچی با سابقه‌ای است. شکایتی تنظیم کردم و از ماموران شعبه دو اداره آگاهی کمک خواستم و ماموران خیلی زود توانستند خانه محسن را بیابند. وقتی به در خانه محسن رفتم، فهمیدیم که او چند روز قبل به اتهام حمل مواد مخدر به زندان افتاده است و عجب این‌که کاشف به عمل آمد صفورا در صدد به تور انداختن شوهر تازه‌ای می‌باشد.

✂ صفورا چه می‌گوید

صفورا می‌گوید: من از همان روز نخست خواستگاری به این وصلت راضی نبودم و هرچه فریاد زدم که من زن رضا نمی‌شوم، کسی گوش نداد که نداد!

برخلاف گفته شوهرم ما از همان روزهای اول زندگی با هم اختلاف داشتیم و از دو سال پیش که اختلافمان بالا گرفت من به کلی از خانه اسماعیل بیرون آمدم، چون او می‌گفت هر جا دلت می‌خواهد برو. من با تو کاری ندارم و در ضمن حاضر به طلاق هم نبود.

شش ماه پیش با محسن ۲۴ ساله آشنا شدم و کار این آشنایی بعد از مدتی به عشق انجامید و من دیدم بدون محسن نمی‌توانم زندگی کنم و به همین جهت يك روز برایش فاش ساختم که شوهر دارم و در ضمن او حاضر به طلاق نمی‌باشد.

محسن کمی ترسید و گفت: صفورا! اگر بتوانی از شوهرت جدا شوی من بلافاصله با تو ازدواج خواهم نمود و من با هزاران امید به خانه شوهر بازگشته و خواستم مرا طلاق دهد، ولی بازهم حاضر نشد و من ناچار به فکر چاره افتادم.

از همه آنها که می‌شناختم راه‌حل خواستم و بالاخره به این نتیجه رسیدم که می‌توانم با شناسنامه المثنی ازدواج کنم! بعد از سه هفته شناسنامه المثنی تهیه کردم و نزد محسن برگشتم و گفتم من از شوهرم جدا شدم و حالا آماده ازدواج هستم.

محسن خوشحال شد. به محضری رفتم و ازدواج کردیم و در میان راه من و محسن تصمیم گرفتیم حرفی از ازدواج قبلی من به خانواده‌اش نزنیم و طوری وانمود کنیم که من يك دوشیزه هستم.

هفته گذشته ناگهان ماموران به خانه ما ریختند و محسن را با مقداری مواد مخدر به زندان بردند و من بازهم ناامید و تنها برجای مانده باز به فکر انجام نقشه تازه و تشکیل خانواده دیگر افتادم که يك روز وقتی در را باز کردم، شوهر اول خود و ماموران آگاهی را دیدم و ناگهان به فکر نوار عاشقانه خود با محسن افتادم که در خانه جا گذاشته بودم.

مجله جوانان

۲۶ تیر ۱۳۵۷



شش ماه پیش با

محسن ۲۴ ساله

آشنا شدم و کار این

آشنایی بعد از مدتی به

عشق انجامید و من

دیدم بدون محسن

نمی‌توانم زندگی کنم و

به همین جهت يك روز

برایش فاش ساختم

که شوهر دارم و در

ضمن او حاضر به طلاق

نمی‌باشم



در این ستون زندگی قاتلان معروف ایران که سرنوشتی جز چوبه دار نداشتند، به نوعی از زبان خودشان و بر اساس اعترافاتشان در دادگاه مرور می‌شود. مردم تجاوز معروف به مرد ژله‌ای، یکی از مجرمانی بود که این هفته سراغ او رفته‌ایم.

✂ مرد ژله‌ای

اسم امین است و رسانه‌ها لقب مرد ژله‌ای را روی من گذاشته بودند. اتهام تجاوز به زنان و آزار و اذیت آنها در جنوب شیراز بود و به خاطر همین موضوع در ملا عام پای چوبه دار رفتم تا نام من در فهرست سلفی بگیران با چوبه دار ثبت شود.

از سال ۹۴ جرایم خود را آغاز کردم. روزها به سپیدان می‌رفتم و یونجه می‌خریدم و غروب‌ها به شیراز برمی‌گشتم.

يك شب تصمیم گرفتم شبانه از راه پشت بام وارد خانه‌ها شده و زنان را مورد آزار و اذیت قرار دهم. برای این‌که بتوانم در مواقع خطر، فرار کنم به بدنم روغن می‌زدم. به خاطر همین کار هم به مرد ژله‌ای معروف شدم. شب وقتی اعضای خانواده‌ام می‌خوابیدند از راه پشت بام به پشت بام خانه‌های دیگر رفته و اگر پنجره خانه‌ای باز بود وارد می‌شدم و زنان را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادم و بعد از همان مسیر به خانه برمی‌گشتم.

در مدتی که فعالیت مجرمانه ام را انجام می‌دادم، وارد خانه بیش از صد زن شدم اما همیشه موفق نبودم و گاهی نمی‌توانستم وارد اتاق شوم و برخی مواقع مرد خانه بیدار می‌شد و فرار می‌کردم. به خاطر این‌که بدنم چرب بود، کسی نمی‌توانست هنگام فرار مرا بگیرد. ساعت ۱۲ شب از خانه بیرون می‌رفتم و قبل از پنج صبح به خانه بر می‌گشتم. برای این‌که دستگیر نشوم هر چهار شب يك بار از خانه بیرون می‌رفتم و برای تهدید زنان تیغی همراه داشتم.

سرانجام شهریور ۹۴ دستگیر شده و در دادگاه با حضور شاکیان محاکمه شدم. قضات دادگاه پس از شنیدن دفاعیاتم و اظهارات متهمان، مرا به اعدام در ملا عام محکوم کردند.

۱۶ خرداد ۹۵ به اتهام افساد فی الارض پای چوبه دار رفتم و حکم اعدام اجرا شد تا پرونده زندگی ام برای همیشه بسته شود.